

# آیا حافظ از ابن عربی متأثر است؟

پروفسور سیدحسین امین

استاد پیشین دانشگاه گلاسگو کالدونیوا

جمله هیچ در هیچ است» و ابن عربی هم در فصوص می‌گوید: «انما الـکون خیال» یعنی جز ذات حق، وجود عالم همه خیال واهی‌ست. هم‌چنین، باز در همین بحث وحدت وجود می‌گوید: حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد / این همه نقش در آینه‌ی اوهام افتاد. باز از یک‌سوی، حافظ، عشق را بر عقل مقدم می‌دارد و این همان است که ابن عربی از باب تقدّم و افضلیت کشف و شهود بر استدلال عقلی و فهم منطقی و فلسفی می‌گوید. از سوی دیگر، حافظ پیر مغان و باده‌فروش را رهبر خویش می‌داند و این همان «اهل‌اللّه» یا «انسان کامل» است که ابن عربی از او سخن می‌راند. حافظ می‌گوید که: «سرّ خدا که سالک عارف به کس نگفت / در حیرتم که باده‌فروش از کجا شنید؟» ابن عربی هم، بالاترین مرتبه‌ی شناخت را که فوق شناخت عقلی و الهام ذوقی یعنی طوری فوق‌طور عقل است، «دانش اسرار» و «علم الهی» می‌داند. باز، هم‌چنان که حافظ از: فقیه و زاهد و شیخ خانقاه و... می‌نالند، ابن عربی هم «علمای رسوم» را می‌کوبد و آنان را نکوهش می‌کند.

در برابر این شواهد، قول قوی‌تر آن است که آگاهی حافظ از افکار و اندیشه‌های ابن عربی و اتباع او، به معنی تأثیرپذیری کامل یا حتا ناقص او از ابن عربی نیست، زیرا:

۱- «تصوف عاشقانه» (مکتب عطار، مولوی و حافظ)، در مقابل «تصوف زاهدانه» (مکتب ابن عربی و ابن‌فارض) است و این تفکیک قابل انکار نیست؛ چنان‌که خود حافظ هم گفته است:

زاهد غرور داشت، سلامت نبرد راه / رند از ره نیاز به دارالسلام رفت

۲- ما باید عرفان نظری / فلسفی ابن عربی را از عرفان شاعرانه و عاشقانه‌ی حافظ (و مولوی) تفکیک کنیم. اهل فلسفه و عرفان نظری، عرفان را در **فتوحات و فصوص** ابن عربی می‌جویند و اهل عرفان شاعرانه آن را در آثار سنایی، عطار، مولوی و بعدها حافظ دنبال می‌کنند. مکتب عرفانی ابن عربی دارای کلیات و مبانی و مبادی خاص خود است، ولی حافظ، به قول علمای دینی، «مبنایی» با مسائل برخورد نمی‌کند.

۳- حافظ اعتقادی به «تقریر و بیان» فلسفی «عشق» یا «تحقیق» چرایی و چیستی «وجود» ندارد و شاید خطاب به پیروان ابن عربی می‌گوید:

الف- ای آن‌که به تقریر و بیان دم زنی از عشق / ما با تو نداریم سخن، خیر و سلامت.

ب- وجود ما معمایی‌ست حافظ / که تحقیقش فسون است و فسانه

□ در ویژه‌نامه‌ی مولوی **ماهنامه‌ی حافظ** در مقاله‌ی با عنوان «مولوی و اصالت عرفانی ایرانی‌اش» از پیوند فکری میان مولوی و ابن عربی سخن گفتیم و به این نتیجه رسیدیم که ابن عربی تأثیر چشم‌گیری بر مولوی نداشته است و این دو عارف بزرگ هر یک مجموعه‌ی فلسفی / عرفانی مستقل خود را داشته‌اند، بلکه ابن عربی دارای یک منظومه‌ی فکری منظم فلسفی مستقل است؛ در حالی‌که یک‌چنان منظومه‌ی فراگیر فلسفی یا مکتب عرفانی را در شعر و نثر مولوی (و به طریق اولی در غزل حافظ) نمی‌توان یافت. (ر.ک. **حافظ**، شماره‌ی دهم، دی ۱۳۸۳، صص ۱۷-۲۵)

در مقاله‌ی حاضر بر آنیم تا در باب تأثیرپذیری احتمالی حافظ از ابن عربی سخن بگوییم.

دلایل، شواهد و قراین زیر را برای تأثیرپذیری حافظ از ابن عربی می‌توان ارائه داد:

اولاً، حافظ مردی درس‌خوانده بوده است و به قول مشهور، در فلسفه و کلام، شاگرد سید میرشریف جرجانی بوده و مضامین مرتبط با فلسفه و عرفان در شعر او فراوان است؛ بلکه اهل اندیشیدن و تفلسف است، چنان‌که خود گفته است:

کس چو حافظ نگشود از رخ «اندیشه» نقاب تا سر زلف سخن را به قلم شانه زند

با توجه به این‌که ابن عربی، برترین چهره‌ی عرفان نظری در عصر حافظ بوده است، بی‌گمان حافظ از نام و نشان و افکار و آثار مکتوب او مستقیماً آگاهی داشته است.

ثانیاً، حافظ به یقین از افکار ابن عربی، غیرمستقیم هم مطلع بوده است، چنان‌که حافظ را با اشعار فخرالدین عراقی صاحب **لمعات** که آن کتاب عراقی، مسموعات خود آن شاعر عارف از صدرالدین قونوی (شاگرد و ربیب ابن عربی) است، اعتنا و توجه خاص بود.

ثالثاً، شواهد این آگاهی‌های مستقیم و غیرمستقیم حافظ از مکتب ابن عربی را در این ابیات می‌توان دید:

الف - بی‌خود از شمشیر پرتو ذاتم کردند / باده از جام تجلی صفاتم دادند.

ب- پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت / آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد.

ج- گر پیر مغان مرشد ما شد چه تفاوت؟ / در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست.

رباعاً، از جهت محتوایی، اندیشه‌ی حافظ با تفکرات «وحدت وجود»ی ابن عربی که می‌گوید: «سبحان من اظهر الاشیاء و هو عینها»، بسیار نزدیک است. یعنی حافظ می‌گوید: «جهان و کار جهان،

ج- حدیث مدرسه و خانقه مگوی که باز فتاد در سر حافظ، هوای میخانه د- از قیل و قال مدرسه، حالی، دلم گرفت یک چند نیز، خدمت معشوق و می کنم ه- جز فلاطون خم نشین شراب سرّ حکمت به ما که گوید باز ۴- اساساً در غزل‌های حافظ، اصطلاحات خاص ابن عربی قابل ارائه نیست؛ در حالی که اشعار فخرالدین عراقی، عبدالرحمان جامی یا محمدشیرین مغربی و دیگران از این اصطلاحات ابن عربی وار پُر است و ما در بحث «وحدت وجود» در شماره‌ی ۳۸ نمونه‌هایی از آن‌ها را ارائه دادیم. هم‌چنین **لوايح جامی، نقد النصوص** او و **اشعة اللمعات** او یا غزلیات محمد شیرین مغربی نشان می‌دهد که این دسته از شاعران عارف و متصوّف ایرانی تفکر عرفانی خود را از ابن عربی برگرفته و شارح افکار عرفانی ابن عربی‌اند؛ مثلاً شاه نعمت‌الله ولی از معاصران حافظ، در وصف **فصوص** ابن عربی تصریح دارد که: کلمات **فصوص** بر دل ما / چون نگین در مقام خود بنشست؛ در حالی که غزلیات حافظ چنین تأثیری از ابن عربی ندارد؛ بلکه جامی در این‌که حافظ واقعاً یک عارف به معنای دقیق کلمه باشد و صد در صد عارفانه زیسته باشد، تشکیک و تردید می‌کند و در **نفحات** او را در طبقات عرفا ذکر نمی‌کند. لذا باید گفت که:

الف - بعضی مضامین عرفانی مانند تجلی خالق که همه‌ی پدیده‌های جهان را جلوه‌های خارجی حق و خلقت عالم را محصول و معلول تجلی ذات الهی در اعیان خلقت می‌داند، یا تفسیر آیه‌ی امانت به عشق الهی و ربط خالق و مخلوق از طریق عشق و بقاء و ارتقاء روح، و نیز تقدّم عشق و ذوق بر عقل یا مخالفت با اصحاب رسوم و موافقت با اهل‌الله و ارباب قلوب از مشترکات تفکر حافظ با اتباع ابن عربی‌ست، ولی سر هم رفته، آثار و اشعار حافظ حاکی‌ست که تأثیر ابن عربی در حافظ بسیار اندک است و از حدّ آشنایی یک اندیشمند عصر حافظ با اندیشه‌های مؤسس عرفان نظری در نمی‌گذرد. برخی از معاصران که گاه دعوی یافتن رگه‌هایی از تأثیر ابن عربی

در حافظ کرده‌اند، قیاس‌های بسیار دور و بیگانه از هم را لحاظ نموده‌اند که قابل اعتنا نیست.

البته آثار ابن عربی از طریق شاگردان صدر قونوی در جهان ایرانی، به‌طور فوق‌العاده‌ای بر جریان فکری عرفانی / فلسفی ایران تأثیر گذاشت، یعنی **فصوص و فتوحات مکبیه** ی ابن عربی مهم‌ترین کتاب‌های عرفان نظری در ایران قرن هشتم شناخته شد؛ اما حافظ به «مبانی» ابن عربی که فصل‌الخطاب حوزه‌های عرفان نظری شده بود، اعتقاد و التزامی نداشت. او «تقریر و بیان» یا «تحقیق» این متخصصان عرفان نظری را نیز نوعی جزم‌اندیشی می‌شناخت و خود در عالم «حیرت»، بین ایمان و کفر یا یقین و شک، رندانه راهی به سلامت می‌جست که از حوزه‌ی همه‌ی مذاهب و مکاتب موجود (اعم از کلامی، فلسفی، عرفانی و خانقاهی) بیرون بود:

چیست این سقف بلند ساده‌ی بسیار نقش زین معما، هیچ دانا در جهان آگاه نیست تفاوت عمده‌ی حافظ با ابن عربی و هم‌چنین با مولوی، در همین است که ابن عربی (براساس مبانی فلسفی / عرفانی‌اش) و مولوی (براساس یقین باطنی و مجذوبیت عارفانه‌اش) در صحت و اصالت اعتقادات خود، هیچ تردیدی ندارند، اما حافظ پس از گذراندن مدارج و مراحل آغازین سلوک معنوی‌اش، به مرتبه‌ی حیرت و تشکیک می‌رسد:

در کارخانه‌یی که ره عقل و فضل نیست / فهم ضعیف رای فضولی چرا کند  
عاقلان نقطه‌ی پرگار وجودند ولی / عشق داند که در این دایره سرگردانند.  
در تایید همین عدم تأثیر مکاتب فلسفی و عرفانی رسمی بر حافظ، دکتر منوچهر مرتضوی می‌گوید: «تصور تأثر و اقتباس عارفانی چون مولوی، حافظ، عطار و... از عقاید اشراقی افلاطونیان جدید... حاکی از عدم درک حقیقت و لبّ افکار این رندان عالم‌سوز... است... اگر ذوق و قدرت تأثر و درک روحی محققان مغرب‌زمین اجازه می‌داد عرفان عاشقانه‌ی ایرانی را چنان‌که هست در افکار و آثار عرفای بزرگ

آتشین کلام و گرم نفس ایرانی چون مولانا جلال‌الدین بلخی و خواجه‌ی شیراز که افکارشان فوق کلیه‌ی مذاهب و مکاتب و عقاید کلاسیک سیر می‌کند... مطالعه کنند، هرگز انصافشان اجازه نمی‌داد این همه نور و شعله و آتش را با این فلسفه و آن مکتب هم‌پایه گذارند و ریشه‌یی جز درد عشق و سوز درون و صفای دل و تموّج اندیشه برای آن بجویند». (مکتب حافظ، صص ۳۳۲-۳۳۳)

حافظ با همین «تموّج اندیشه‌اش» «رندانه» به نتایج فلسفی / عرفانی / اخلاقی / اجتماعی / انسانی عمیق و دقیق و انسانی خاص می‌رسد که این نتیجه‌گیری‌های او شاید از جهت ارزش عینی از عرفان نظری ابن عربی هم برتر باشد، زیرا حافظ، عرفان خود را آزموده و زیسته است و براساس اندیشه‌ی فردی خویش به آن نتیجه رسیده است. در عین حال و روی هم‌رفته، حافظ دارای یک مجموعه‌ی فکری و سیستم جهان‌بینی فلسفی قابل مقایسه با ابن عربی نیست. به این لحاظ، وجود بعضی از ادراکات مشترک بین ابن عربی و حافظ، فقط به این دلیل است که این هر دو متفکر از مشترکاتی در جهان‌بینی خود برخوردارند، اما وجود این وجوه اشتراک به هیچ‌وجه به معنی تأثیر و تأثر نیست. تأثیرپذیری مستلزم اثبات جزئیاتی در آثار موثر و متأثر است که دقیقاً قابل انطباق باشند. این انطباق جزئیات در آثار ابن عربی و شعر حافظ دیده نمی‌شود. ■



پرتره‌ی نویسنده‌ی مقاله: کاری از ثریا فرجاد (با تشکر از خانم دکتر علوی‌نیا)